

صلحی که همه‌ی صلح‌ها را بر باد داد

David Fromkin  
*A Peace to End All Peace*  
*The Fall of the Ottoman Empire and the Creation of the Modern Middle East*  
Owl Books, New York, 1989

---

Fromkin, David	فرامکین، دیوید، ۱۹۳۲-م.	سرشناسه:
	صلحی که همه‌ی صلح‌ها را بر باد داد: فروپاشی امپراتوری عثمانی و شکل‌گیری خاورمیانه‌ی معاصر؛ دیوید فرامکین؛ مترجم حسن افشار. تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۸. ۶۰۰+۲۴ ص.	عنوان و پدیدآور:
	ISBN 978-964-209-048-8	مشخصات نشر:
	فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.	مشخصات ظاهری:
<i>A Peace to End All Peace</i>	عنوان اصلی:	شابک:
<i>The Fall of the Ottoman Empire and the Creation of the Modern Middle East</i>	عنوان اصلی:	یادداشت:
	کتاب‌نامه.	یادداشت:
	نمایه.	یادداشت:
	انگلستان — روابط خارجی — خاورمیانه.	موضوع:
	خاورمیانه — روابط خارجی — انگلستان.	موضوع:
	خاورمیانه — سیاست و حکومت — ۱۹۱۴-۱۹۴۵ م.	موضوع:
	افشار، حسن، ۱۳۳۲-، مترجم.	شناسه‌ی افزوده:
	۱۳۸۸ ف ۴۸ الف / ۲ / DS۶۳	رده‌بندی کنگره:
	۳۲۷ / ۴۲۰۵۶	رده‌بندی دیویی:
	۱۷۹۳۷۵۶	شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:

---

---

# صلحی که همه‌ی صلح‌ها را بر باد داد

---

فروپاشی امپراتوری عثمانی و شکل‌گیری خاورمیانه‌ی معاصر

دیوید فرامکین

مترجم  
حسن افشار



نشر ماه  
تهران  
۱۳۹۶

### صلحی که همه‌ی صلح‌ها را بر باد داد

نویسنده مترجم ویراستاران	دیوید فرامکین حسن افشار مهدی نوری علیرضا اسماعیل پور
چاپ دوم تیراژ چاپ اول	بهار ۱۳۹۶ ۱۵۰۰ نسخه زمستان ۱۳۹۵
مدیر هنری ناظر چاپ حروف‌نگار لیتوگرافی چاپ جلد چاپ متن صحافی	حسین سجادی مصطفی حسینی سپیده آرمانسا صنوبر آرمانسا رئوف

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۰۴۸-۸  
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴  
تلفن و دوزنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰  
[www.nashremahi.com](http://www.nashremahi.com)

## فهرست

پیش‌گفتار ..... ۹

### بخش اول

#### در چهارراه تاریخ

- فصل ۱. نفس‌های آخر اروپای کهن ..... ۱۷
- فصل ۲. میراث بازی بزرگ در آسیا ..... ۲۰
- فصل ۳. خاورمیانه‌ی پیش از جنگ ..... ۲۷
- فصل ۴. ترک‌های جوان در جست‌وجوی هم‌پیمان ..... ۳۹
- فصل ۵. وینستون چرچیل در آستانه‌ی جنگ ..... ۴۵
- فصل ۶. چرچیل کشتی‌های جنگی عثمانی را مصادره می‌کند ..... ۴۸
- فصل ۷. توطئه در باب عالی ..... ۵۶

### بخش دوم

#### کیچنر: نگاه به آینده

- فصل ۸. کیچنر سکان را به دست می‌گیرد ..... ۷۳
- فصل ۹. دستیاران کیچنر ..... ۸۲
- فصل ۱۰. کیچنر نقشه می‌کشد اسلام را مصادره کند ..... ۹۰
- فصل ۱۱. اعتراض هندوستان ..... ۹۹
- فصل ۱۲. مرد میانه‌ی میدان ..... ۱۰۴

### بخش سوم

#### بریتانیا در باتلاق خاورمیانه

- فصل ۱۳. فرماندهان عثمانی در آستانه‌ی شکست ..... ۱۱۱
- فصل ۱۴. کیچنر موافقت می‌کند: حمله‌ی بریتانیا به ترکیه ..... ۱۱۶
- فصل ۱۵. تا پیروزی در داردانل ..... ۱۲۲
- فصل ۱۶. دست‌اندازی روسیه به خاک عثمانی ..... ۱۲۸
- فصل ۱۷. تعریف هدف‌های بریتانیا در خاورمیانه ..... ۱۳۷
- فصل ۱۸. در گلوگاه بخت ..... ۱۴۱
- فصل ۱۹. جنگاوران ..... ۱۴۶
- فصل ۲۰. سیاستمداران ..... ۱۵۰
- فصل ۲۱. چراغی که فرومرد ..... ۱۵۴

- فصل ۲۲. تأسیس اداره‌ی عربی ..... ۱۵۹
- فصل ۲۳. وعده به عرب‌ها ..... ۱۶۳
- فصل ۲۴. وعده به متحدان اروپایی ..... ۱۷۷
- فصل ۲۵. پیروزی عثمانیان در کرانه‌ی دجله ..... ۱۸۹

#### بخش چهارم

##### براندازی

- فصل ۲۶. پشت جبهه‌ی دشمن ..... ۱۹۵
- فصل ۲۷. واپسین مأموریت کیچنر ..... ۲۰۴
- فصل ۲۸. قیام ملک حسین، امیر مکه ..... ۲۰۶

#### بخش پنجم

##### متفقین در حوض اقبال

- فصل ۲۹. سقوط دولت‌های متفقین: بریتانیا و فرانسه ..... ۲۱۹
- فصل ۳۰. سرنگونی تزار ..... ۲۲۷

#### بخش ششم

##### دنیا‌های تازه و ارض‌های موعود

- فصل ۳۱. برّ جدید ..... ۲۴۱
- فصل ۳۲. صهیونیسم لوید جورج ..... ۲۵۱
- فصل ۳۳. پیش به سوی اعلامیه‌ی بالفور ..... ۲۶۳
- فصل ۳۴. ارض موعود ..... ۲۷۲

#### بخش هفتم

##### حمله به خاورمیانه

- فصل ۳۵. کریسمس در بیت‌المقدس ..... ۲۹۳
- فصل ۳۶. در راه دمشق ..... ۳۰۳
- فصل ۳۷. نبرد سوریه ..... ۳۲۰

#### بخش هشتم

##### غنائیم جنگی

- فصل ۳۸. جدا کردن راه‌ها ..... ۳۳۷
- فصل ۳۹. در سواحل تروا ..... ۳۴۹

#### بخش نهم

##### چون آب‌ها از آسیاب افتاد...

- فصل ۴۰. تیک تاک ساعت ..... ۳۶۹

فصل ۴۱	خیانت	۳۷۵
فصل ۴۲	دنیای غیر واقعی کنفرانس صلح	۳۸۹

#### بخش دهم

#### طوفان بر فراز آسیا

فصل ۴۳	اول گرفتاری: ۱۹۱۹-۱۹۲۱	۴۰۱
فصل ۴۴	مصر: زمستان ۱۹۱۸-۱۹۱۹	۴۰۳
فصل ۴۵	افغانستان: بهار ۱۹۱۹	۴۰۷
فصل ۴۶	عربستان: بهار ۱۹۱۹	۴۱۰
فصل ۴۷	ترکیه: ژانویه ۱۹۲۰	۴۱۳
فصل ۴۸	سوریه و لبنان: بهار و تابستان ۱۹۲۰	۴۲۱
فصل ۴۹	فلسطین شرقی (ماورای اردن): ۱۹۲۰	۴۲۷
فصل ۵۰	فلسطین - عرب و یهود: ۱۹۲۰	۴۳۱
فصل ۵۱	بین‌النهرین (عراق): ۱۹۲۰	۴۳۵
فصل ۵۲	ایران: ۱۹۲۰	۴۴۱

#### بخش یازدهم

#### بازگشت روسیه به خاورمیانه

فصل ۵۳	نقاب افکنی از چهره‌ی دشمنان	۴۵۱
فصل ۵۴	مزا حمت شوروی در خاورمیانه	۴۵۷
فصل ۵۵	اهداف مسکو	۴۶۱
فصل ۵۶	مرگ در بخارا	۴۶۶

#### بخش دوازدهم

#### توافق ۱۹۲۲ خاورمیانه

فصل ۵۷	زاممداری وینستون چرچیل	۴۷۹
فصل ۵۸	چرچیل و مسئله‌ی فلسطین	۵۰۰
فصل ۵۹	پیمان شکنی	۵۱۴
فصل ۶۰	تراژدی یونانی	۵۲۴
فصل ۶۱	حل و فصل مسئله‌ی خاورمیانه (۱۹۲۲)	۵۴۱

پی‌نوشت‌ها	۵۵۱
کتاب‌شناسی	۵۸۹
نمایه	۶۰۳

« بعد از جنگی که به همه‌ی جنگ‌ها پایان داد،  
ظاهراً در پاریس به صلحی دست یافتند  
که همه‌ی صلح‌ها را بر باد داد. »

آرچیبالد وِیول  
افسری که تحت امر ژنرال آلن‌بی  
در فلسطین خدمت کرده بود.



## پیش‌گفتار

خاورمیانه‌ای که امروزه در عنوان‌های خبری نامش را می‌شنویم محصول تصمیمات متفقین در جنگ جهانی اول و پس از آن است. در صفحات آینده، قصد دارم این داستان پرشاخ و برگ را نقل کنم که چرا و چگونه — و با چه بیم‌ها و امیدها، عشق‌ها و نفرت‌ها، اشتباه‌ها و سوء تفاهم‌ها — این تصمیم‌ها گرفته شد.

گزارش‌های رسمی روس‌ها و فرانسوی‌ها از عملکردشان در خاورمیانه در آن زمان طبعاً جنبه‌ی تبلیغاتی داشت. گزارش‌های رسمی انگلیسی‌ها — حتی خاطراتی که بعدها مقامات رسمی‌شان نوشتند — هم دور از حقیقت بود. انگلیسی‌هایی که سهم عمده‌ای در این تصمیم‌گیری‌ها داشتند روایتی از وقایع نقل می‌کردند که در بهترین حالت دستکاری شده و در بدترین حالت من‌درآوردی بود. آن‌ها می‌کوشیدند دخالت خود را در امور مذهبی مسلمانان پنهان کنند و چنین بنمایند که برای حفظ استقلال عرب‌ها به خاورمیانه آمده‌اند؛ آرمانی که در واقع هیچ باوری بدان نداشتند. وانگهی، «قیام اعراب»، که محور روایت آن‌ها را تشکیل می‌داد، بیش از آن‌که واقعاً رخ داده باشد زائیده‌ی تخیل خارق‌العاده‌ی تامس ادوارد لارنس بود، آن راوی قصه‌های خیال‌انگیز که لاول تامس، شومن امریکایی، به «لارنس عربستان» مشهورش کرد.

ولی در چند دهه‌ی اخیر حقیقت ذره‌ذره از پرده بیرون آمده و اینک، با گشایش بایگانی‌های اسناد محرمانه و اوراق خصوصی، سرانجام بسان خورشیدی از پس ابر رخ نموده است. سال ۱۹۷۹ که کار تحقیق را شروع کردم، دیگر چنین به نظر می‌آمد که می‌توان حقیقت ماجرا را بازگفت. کتاب حاضر ثمره‌ی آن تحقیق است.

در دهه‌ی گذشته، بسیار در بایگانی‌ها گشته‌ام، نوشته‌ها را خوانده‌ام و یافته‌های پژوهش‌های تازه را همچون قطعات جورچینی گرد آورده‌ام تا تصویر را کامل کنم. غالب آن‌ها را نویسندگانی

یافته‌اند که از آثارشان در پایان کتاب نام برده‌ام، اما خودم نیز به نکاتی رسیده‌ام: مثلاً این که «ترک‌های جوان»، در اول اوت ۱۹۱۴، برای ترغیب آلمانی‌ها به اتحاد چه کردند؛ یا این که فاروقی، مذاکره‌کننده‌ی عرب، چرا خطی در داخل خاک سوریه کشید و آن را مرز استقلال ملت عرب خواند. پس شاید من نخستین کسی باشم که از سوء تفاهماتی پرده برمی‌دارد، یا دست‌کم توجه را به سوء تفاهماتی جلب می‌کند، که در ۱۹۱۶ به کشمکش‌های پنهان در درون دولت بریتانیا انجامید، کشمکش‌های میان سِر مارک سایکس، مسئول دفتر خاورمیانه در لندن، و رفیقش گیلبرت کلیتون، رئیس اداره‌ی اطلاعات در قاهره. من پی بردم که سایکس و کلیتون هیچ‌کدام سر از کار هم در نیاوردند. سایکس در مذاکرات آن سالش با فرانسوی‌ها نفهمیده بود که کلیتون دقیقاً چه کاری از او خواسته است. سایکس در نهایت ساده‌لوحی چنین می‌پنداشت که دارد خواسته‌ی کلیتون را برآورده می‌کند، حال آن‌که کلیتون شک نداشت که سایکس عمداً او را مأیوس کرده است. چون کلیتون هرگز در این باب چیزی به او نگفت، سایکس متوجه نشد که با همکاری‌اش اختلافی پیدا کرده است. از این رو، در ماه‌ها و سال‌های بعد، سایکس به غلط تصور می‌کرد هنوز با کلیتون یکدل است، حال آن‌که کلیتون بدل به مخالف سیاست او — و چه بسا خطرناک‌ترین مخالف آن — در دولت شده بود.

یکی از تلاش‌های اصلی‌ام این بوده است که از کاغذبازی‌ها ابهام‌زدایی کنم و امیدوارم که به مقصودم رسیده باشم. با این همه کوشیده‌ام صرفاً به توضیح روندها و مراحل بسنده نکنم. کتاب حاضر بر آن است که از آنچه به طور کلی در خاورمیانه اتفاق افتاد چشم‌انداز وسیعی ارائه کند و نشان دهد شکل‌گیری خاورمیانه‌ی کنونی نتیجه‌ی سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در سر بزنگاه بود، درست لحظه‌ای که امواج توسعه‌طلبی امپراتوری‌های اروپای غربی به نقطه‌ی اوج خود رسیدند و به اولین اثرات قدرتمند سده‌ی برخوردارند که بنا بود آن‌ها را به عقب براند.

خاورمیانه‌ای که من می‌شناسم فقط مصر و اسرائیل و ایران و ترکیه و ممالک عرب آسیا را در بر نمی‌گیرد، بلکه کشورهای آسیای میانه و افغانستان را نیز شامل می‌شود: کل منطقه‌ای که بریتانیا از زمان جنگ‌های ناپلئون به بعد در آن جنگید تا مسیر هندوستان را از یورش‌های فرانسه و بعد روسیه در امان نگاه دارد، در فرایندی که به «بازی بزرگ» مشهور شد.

در پژوهش‌های دیگری که درباره‌ی جنگ جهانی اول و پیامدش در این منطقه انجام گرفته است معمولاً تنها به یک کشور یا حوزه‌ای کوچک پرداخته‌اند. حتی آن‌هایی که به سراغ کل سیاست‌های اروپایی در شرق عربی یا عثمانی رفته‌اند نیز فقط مثلاً به نقش بریتانیا یا نقش مشترک بریتانیا و فرانسه توجه کرده‌اند. من پیدایش خاورمیانه‌ی کنونی را در چارچوبی وسیع‌تر دیده‌ام؛ نتیجه‌ی آن «بازی بزرگ» قرن نوزدهم را هم در نظر گرفته‌ام و بنابراین روسیه را هم دارای نقش

مهمی در داستان دانسته‌ام. تماماً یا بعضاً به سبب روسیه بود که کیچنر اتحاد بریتانیا با جهان عرب را پی افکند؛ نیز بدین سبب بود که بریتانیا و فرانسه، گرچه ترجیح می‌دادند امپراتوری عثمانی در منطقه باقی بماند، تصمیم به اشغال و تقسیم خاورمیانه گرفتند؛ از همین رو بود که وزارت خارجه‌ی بریتانیا رسماً اعلام کرد از تأسیس کشوری برای ملت یهود در فلسطین حمایت می‌کند؛ و سرانجام در همین راستا بود که پس از جنگ، عده‌ای از دولتمردان انگلیسی احساس می‌کردند مکلفند جبهه‌ی مخالفت با بلشویسم پیکارجو را در خاورمیانه حفظ کنند. از این رو، تا جایی که من می‌دانم، این نخستین کتابی است که قصه‌ی خاورمیانه را در معنایی چنین وسیع روایت می‌کند؛ در بستر «بازی بزرگ» که روسیه هم در آن نقش مهمی دارد.

ضمن مطالعه‌ی کتاب خواهید دید که در داستان خاورمیانه اشخاص و شرایط و فرهنگ‌های سیاسی چندان اهمیتی پیدا نمی‌کنند، جز آن‌جا که من به خطوط و ابعادی اشاره می‌کنم که سیاستمداران اروپایی در تصمیماتشان نادیده می‌گرفتند. کتاب حاضر به روند تصمیم‌گیری می‌پردازد؛ و در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۲، تنها کسانی که دور میز می‌نشستند و تصمیم می‌گرفتند اروپایی‌ها و امریکایی‌ها بودند.

در این دوره، کشورها و مرزهای خاورمیانه را در اروپا پدید می‌آوردند. مثلاً عراق و کشوری را که اکنون اردن نام دارد انگلیسی‌ها اختراع کردند؛ مرزها را سیاستمداران انگلیسی، بعد از جنگ جهانی اول، در نقشه‌ای خالی کشیدند. حدود عربستان و کویت و عراق را یک کارمند دولت انگلیس در سال ۱۹۲۲ تعیین کرد و مرزهای میان مسلمانان و مسیحیان را فرانسه بین سوریه و لبنان، و روسیه بین ارمنستان و آذربایجان شوروی، کشید.

قدرت‌های اروپایی آن زمان بر آن بودند که باید نوعی نظام حکومتی مصنوعی در خاورمیانه به وجود آورند تا اساس موجودیت سیاسی آسیای مسلمان را تغییر دهند. از این رو، خاورمیانه به مجموعه‌ای از کشورهایی تبدیل شد که هنوز که هنوز است ملت نشده‌اند. شالوده‌ی حیات سیاسی در خاورمیانه، یعنی دین، را روس‌ها با کمونیسمشان و انگلیسی‌ها با ناسیونالیسم یا وفاداری دودمانی زیر سؤال بردند. ایران انقلابی در جهان تشیع و اخوان‌المسلمین در مصر و سوریه و سایر کشورهای سنی‌مذهب این قضیه را زنده نگه داشته‌اند. دولت فرانسه، تنها قدرتی که اجازه داد دین اساس سیاست — ولو سیاست فرانسه — در خاورمیانه باقی بماند، از فرقه‌ای در برابر دیگران حمایت کرد. بدین سان، این‌جا هم پرونده باز ماند و مناقشات فرقه‌ای در دهه‌های هفتاد و هشتاد لبنان را به خاک و خون کشید.

بر این باورم که سال ۱۹۲۲ نقطه‌ی بی‌بازگشتی بود که طوایف مختلف خاورمیانه در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند؛ از این رو، هیجان و جذبه‌ی خاص سال‌های مدنظر این کتاب — ۱۹۱۴ تا

۱۹۲۲ – در آن است که این سال‌ها دوره‌ای سازنده و خلاق بوده که هر چیزی در آن ممکن به نظر می‌آمده (یا واقعاً ممکن بوده) است، عصری که اروپایی‌ها منطقاً ناسیونالیسم عرب و یهود را متحدان طبیعی یکدیگر می‌دیدند، زمانه‌ای که نه عرب‌ها بلکه فرانسوی‌ها دشمنان خونی جنبش صهیونیستی بودند، و دورانی که نفت نقش مهمی در سیاست‌های خاورمیانه نداشت.

ولی تا سال ۱۹۲۲، رفته‌رفته گزینه‌ها محدود و راه‌ها انتخاب شدند. خاورمیانه راهی را در پیش گرفت که به جنگ‌های بی‌پایان (مثلاً بین اسرائیل و همسایگانش، یا بین چریک‌های رقیب در لبنان) ختم شد و نیز به اقدامات روزافزون تروریستی (هواپیماری، سوء قصد، کشتارهای پیاپی) که به یکی از ویژگی‌های بارز حیات بین‌المللی در دهه‌های هفتاد و هشتاد بدل شد. این‌ها بخشی از آن میراث تاریخی‌اند که شرحشان در صفحات آینده خواهد آمد.

دو داستان در کتاب نقل می‌شود که بعد به هم خواهند پیوست. داستان اول با تصمیم لرد کیچنر در ابتدای جنگ جهانی اول آغاز می‌شود: تقسیم خاورمیانه، بعد از جنگ، بین بریتانیا و فرانسه و روسیه. لرد به سِر مارک سایکس مأموریت می‌دهد روی جزئیات این تصمیم کار کند. سایکس را در سال‌های جنگ تعقیب می‌کنیم و می‌بینیم چگونه نقشه‌ی آینده‌ی خاورمیانه را آماده می‌کند. بعد از جنگ، نقشه تا حدود زیادی عملی می‌شود و در قالب اسنادی رسمیت می‌یابد که (اغلبشان) در سال ۱۹۲۲ تنظیم می‌شوند.

من ابتدا قصد نوشتن این داستان را داشتم. می‌خواستم نشان بدهم که اگر شماری از اسناد و تصمیمات سال ۱۹۲۲ را کنار هم بگذاریم – مثل اعلامیه‌ی آلنبی که استقلال صوری مصر را بنا نهاد، قیمومت فلسطین و گزارش چرچیل درباره‌ی فلسطین که اسرائیل و اردن از دل آن بیرون آمدند، معاهده‌ی بریتانیا که وضع عراق را مشخص کرد، قیمومت فرانسه بر سوریه و لبنان، نقش بریتانیا در احیای سلطنت شاهان مصر و عراق و ایجاد حکومت سلطنتی جدیدی در اردن کنونی، و تشکیل اتحاد شوروی که روسیه با آن توانست حکومتش را بر آسیای میانه از سر بگیرد – خواهید دید که مجموع آن‌ها را می‌توان حل و فصل مسئله‌ی خاورمیانه به شمار آورد. وانگهی، اقدامات سال ۱۹۲۲ (چون بیش‌تر اجزای آن حول و حوش همین سال شکل گرفت) نتیجه‌ی گفت‌وگوهای زمان جنگ سِر مارک سایکس با فرانسوی‌ها و روس‌ها برای رسیدن به توافقی بر سر تقسیم خاورمیانه میان خودشان بود. فرانسه اندکی کم‌تر از مقدار توافق‌شده به دست آورد و روسیه تنها اجازه یافت همان مقداری را که پیش از جنگ گرفته بود نگاه دارد. با این‌همه، اصلی که مشارکت آن را در تقسیم و اداره‌ی آسیای اسلامی مجاز می‌دانست محترم شمرده شد. در منطقه‌ی بریتانیا، همه چیز مطابق نقشه‌ی سایکس پیش رفت: بریتانیا، اغلب به شکل غیرمستقیم و در جایگاه قیم سلطنت‌های اسماً مستقل عرب، قدرت را به دست گرفت و خود را حامی هر دو ناسیونالیسم عرب و یهود اعلام کرد.

افزون بر اثبات این نکته که در سال ۱۹۲۲ توافقی در خاورمیانه صورت گرفت، نشان خواهم داد که مخالفت ما با آن توافق ( تا حدی که پس از بازنگری می‌توانستیم خاورمیانه‌ی جدید متفاوتی را طراحی کنیم) چنان نیست که اغلب می‌پنداریم. علت مخالفت ما این نیست که دولت بریتانیا در آن زمان نتوانست توافقی برقرار سازد که نیازها و خواسته‌های مردمان منطقه را برآورده سازد. نکته این جاست که آن‌ها اصولاً در پی چیز دیگری بودند. از نظر لرد کیچنر و مأمورش مارک سایکس، مسئله‌ی خاورمیانه از بیش از یک قرن پیش تغییری نکرده بود: مرز فرانسه باید در کجای خاورمیانه باشد و، مهم‌تر از آن این‌که، مرز روسیه را باید در کجای خاورمیانه کشید؟

این داستانی است که در آغاز می‌خواستیم روایت کنم. اما در خلال نقل آن، داستان دیگری هم پدیدار شد: داستان این‌که چگونه بین سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۲۲ اوضاع در بریتانیا عوض شد و دولتمردان و سیاستمداران انگلیسی تغییر عقیده دادند و در ۱۹۲۲، هنگامی که اجرای برنامه‌ی دگرگون‌سازی خاورمیانه را رسماً به عهده گرفتند، دیگر باوری به آن نداشتند. ضمن نقل داستان خواهیم دید دولت بریتانیا، که در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ از حضور روس‌ها و فرانسوی‌ها در خاورمیانه‌ی بعد از جنگ استقبال می‌کرد، پس از جنگ به دولتی تبدیل شد که حضور روسیه را در خاورمیانه خطرناک و حضور فرانسه را در منطقه فاجعه‌بار می‌دانست. خواهیم دید همان کسانی که در ۱۹۱۷ طرفدار صهیونیست‌ها بودند، در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ ضد صهیونیست شدند، و همان کسانی که سنگ نهضت عربی فیصل را به سینه می‌زدند، به زودی او را غیر قابل اعتماد و برادرش، عبدالله، را به شکل نومیدکننده‌ای نالایق دانستند. به‌ویژه خواهیم دید که بریتانیا دست به قمار استعماری و عظیمی در خاورمیانه زد که اگر هدفش دگرگون‌سازی خاورمیانه به سبک دگرگون‌سازی هندوستان بود، به‌ثمرنشستش نسل‌ها به درازا می‌کشید. بریتانیا در ست زمانی دست به این قمار زد که افکار عمومی بریتانیا خواهان کاهش تعهدات دولت در ماورای بحار بودند و دیگر علاقه‌ای به ماجراجویی‌های استعماری نداشتند.

احتمالاً بحران مدنیت سیاسی‌ای که خاورمیانه امروز گرفتار آن است صرفاً ناشی از آن نیست که بریتانیا در ۱۹۱۸ نظم کهن منطقه را ویران کرد و در ۱۹۲۲ در باب نظم جدید آن تصمیم‌هایی گرفت. شاید عامل دیگر بحران مذکور این باشد که بریتانیا در سال‌های بعد دیگر به توافقی که خود در ۱۹۲۲ عهده‌دار اجرائش شده بود اعتقادی نداشت.

کتابی که قصد نگارش آن را داشتم بنا بود تنها به نقش اروپا در تغییر خاورمیانه بپردازد، اما حاصل کار چگونگی تغییر خود اروپا و تأثیر این دو دگرگونی بر یکدیگر را نیز در بر می‌گیرد. لوید جورج، وودرو ویلسون، کیچنر (فاتح خارطوم)، لارنس عربستان، لنین، استالین و موسولینی — مردانی که در شکل‌گیری قرن بیستم سهم بودند — بازیگران اصلی کتاب حاضرند و

هریک می‌کوشند جهان را مطابق رؤیای خود دگرگون سازند. اما چهره‌ی اصلی این کتاب وینستون چرچیل است که نبوغش محرک و قایع بود و صلابت شخصیت عظیمش بر رویدادها سایه می‌افکند و به آن‌ها حیات می‌بخشد.

چرچیل هم مثل لوید جورج، ویلسون، لنین، استالین و دیگران — همچنین مردانی از قبیل یان کریستیان اسموتس، لئو ایمری و لرد میلنر — خاورمیانه را جزء لاینفک یا بوته‌ی آزمایشی برای جهان بینی خود می‌دانست. رؤیای این افراد در باب آینده‌ی خاورمیانه هسته‌ی اصلی تصور ایشان از قرن است. آن‌ها با شور و شوق بر این عقیده بودند که قرن بیستم آرمانی‌شان همچون ققنوسی از دل خاکستر جنگ جهانی اول برمی‌خیزد، یا باید برخیزد. از این دیدگاه، تاریخی که در صفحات آینده خواهد آمد سفر پیدایش قرن بیستم و خاورمیانه‌ی امروز است.

بخش اول

در چهارراه تاریخ





---

## فصل ۱

### نفس‌های آخر اروپای کهن

---

#### یک

در اواخر بهار سال ۱۹۱۲، کشتی زیبای اینچترس (ساحره) از بندر بارانی جنوا رهسپار سفری تفریحی در دریای مدیترانه شد، سفری بدون برنامه و زمان بندی. هرچه بیش تر به سمت جنوب می‌رفت، آسمان روشن تر می‌شد. طولی نکشید که کشتی مملو از نور گشت.

اینچترس متعلق به دریاداری بریتانیا بود. تجهیزات مجللش هیچ کم از تجهیزات کشتی شخص شاه نداشت. حدود صد نفر خدمه داشت و ده دوازده نفر مهمان که از بریتانیا آمده و پس از اقامتی کوتاه در هتل ریتس پاریس به آن‌ها پیوسته بودند. یکی از آن‌ها نخست‌وزیر بریتانیا، هربرت اسکویت، بود؛ دیگری دختر باهوش بیست و پنج ساله‌اش، وایولت؛ و سومی وینستون چرچیل، متولی غیرنظامی دریاداری، که چند عضو خانواده و همکار نزدیک همراهی‌اش می‌کردند. در این واپسین سال‌های خوش پیش از جنگ جهانی اول، جنگی که بنا بود خط بطلانی بر دنیای ایشان بکشد، آن‌ها جمع ممتازی بودند بهره‌مند از همه‌ی امتیازاتی که دنیا می‌شناخت.

وایولت خاطرات سفرش را می‌نوشت. در پمپئی، با دوستانش در «خیابان‌های دراز و سوت و کور و زیبایی» قدم زده بودند که در عصر رومی‌ها زندگی در آن‌ها موج می‌زد. او در خاطراتش نوشت که حالا این خیابان‌ها را علف برداشته است.<sup>۱</sup> در سیسیل، تا ویرانه‌های قلعه‌ی یونانی کهنی بالا رفتند و روی تکه‌سنگ‌های دیوارهای فروریخته نشستند و بین استوقدوس‌های وحشی و علف‌های هرز ناهار خوردند. بعد بالاتر رفتند و در میان ویرانه‌های آمفی‌تئاتری یونانی به تماشای فرونشستن آفتاب در دل دریا نشستند. آن وقت «میان آویشن‌های خودرو و وزوز زنبورها لم دادیم و دریا را تماشا کردیم که رنگ آبی‌اش سرخ‌فام می‌شد و بعد یشمی سرد، تا این‌که خورشید پایین رفت و ستاره‌ها بیرون آمدند»<sup>۲</sup>.

حرکت‌های وضعی و انتقالی زمین – حرکت‌هایی که روز را شب می‌کنند و بهار و تابستان را پاییز و زمستان – در خاطرات و ایولت از چشم‌اندازها و تلالوشان انعکاس یافته است. اما حس میرایی تمدن‌ها و ناپایداری قدرت‌ها بر گزارش سرمستانه‌ی او از سفر جوانانه‌اش به سرزمین‌های باستانی سایه نیفکنده است. پدر او بر مسند امپراتوری‌ای نشسته بود کم و بیش دو برابر امپراتوری روم در اوج قدرتش. شاید او می‌پنداشت که امپراتوری پدرش هم دو برابر امپراتوری روم عمر می‌کند.

نخست‌وزیر گردشگری پسرشور بود که راهنمای بدیکرش\* را زمین نمی‌گذاشت. او کلاسیسیست و آتیشه‌ای هم بود که یونانی و لاتین را راحت و با لذت می‌خواند و می‌نوشت. وینستون چرچیل، که سررشته‌ای از زبان‌ها و ادبیات کهن نداشت، مثل کودکی به او حسودی می‌کرد و می‌گفت: «این یونانی‌ها و رومی‌ها را زیادی بزرگ کرده‌اند. هنرشان فقط این بوده که همه چیز را پیش از دیگران گفته‌اند. من هم به اندازه‌ی آن‌ها چیزهای خوب گفته‌ام. ولی آن‌ها قبل از من بوده‌اند.»<sup>۳</sup>

و ایولت می‌نویسد: «پدرم به او می‌گفت دنیا خیلی پیش از یونانی‌ها و رومی‌ها هم وجود داشته است، اما فایده‌ای نداشت.»<sup>۴</sup> نخست‌وزیر مرد روشنفکری بود و می‌دانست دیدگاه متخصصان تاریخ باستان هرگز منحصر به تمدن‌های اروپایی یونان و روم نیست. دانشمند امریکایی، جیمز هنری برستید، نظریه‌ی پرطرفداری مطرح کرده بود بدین مضمون که تمدن معاصر – یعنی تمدن اروپا – نه از یونان و روم، بلکه از خاورمیانه سرچشمه گرفته است: از مصر و یهودیه، بابل و آشور، سومر و اکد. تمدنی که ریشه‌هایش به هزاران سال پیش می‌رسید، به پادشاهی‌های خاورمیانه که دیرزمانی پیش از میان رفته بودند، اینک به برتری جهانی ملت‌های اروپایی، آرمان‌ها و روش زندگی آن‌ها منجر شده بود.

در آن سال‌های نخست قرن بیستم که چرچیل و مهمانانش مسافر کشتی اینسپتتوس بودند، طبیعی بود که گمان کنند ملت‌های اروپایی، تا آن‌جا که چشم ذهن می‌تواند آینده را ببیند، همچنان نقش مسلط را در امور بین‌المللی خواهند داشت. همچنین عجیب نبود که تصور کنند غرب رسالت تاریخی خود را، که چیزی به تحققش نمانده بود، به زودی تکمیل خواهد کرد – تعیین سرنوشت سیاسی ملت‌های دیگر جهان. یکی از معدود مناطق مهم جهان که هنوز کار داشت خاورمیانه بود. قالب اجتماعی و فرهنگی و سیاسی خاورمیانه هنوز به شکل و شمایل مطلوب اروپایی‌ها در نیامده بود.

\* منسوب به کارل بدکر، ناشر آلمانی. م.

## دو

خاورمیانه، در قرن نوزدهم، میدان رقابت حریفان در آن «بازی بزرگ» بود و بدین سبب اهمیت زیادی داشت. اما در سال‌های نخست قرن بیستم، که رقابت‌ها ظاهراً ختم شده بود، خاورمیانه دیگر نقشی حاشیه‌ای داشت. منطقه کلاً تبدیل به حیاط خلوت قدرت‌های اروپایی شده بود. گمان می‌رفت دیر یا زود اختیار آن را به دست خواهند گرفت و اکنون نیازی به عجله نیست.

کم‌تر فرد اروپایی از هم‌نسلان چرچیل می‌دانست یا اهمیت می‌داد که در امپراتوری‌های بی‌رمق سلاطین عثمانی یا شاهان ایران چه می‌گذرد. فقط اتفاقی مثل کشتار ارامنه به دست ترک‌ها صدای غرب را بلند می‌کرد، که آن هم بیش‌تر از کشتار یهودیان به دست روس‌ها نگرانی به وجود نمی‌آورد. سیاستمداران دنیادیده‌ای که در خلوت می‌گفتند کاری از کسی ساخته نیست، در جلوت از سلطان عثمانی می‌خواستند دست به اصلاحات بزنند، همین و بس. دسیسه‌بازی‌های حقیر درباری، فساد مقامات رسمی، ائتلاف‌های ناپایدار طایفه‌ای و مردم بی‌حال و تن‌پرور اجزای تصویری بود که اروپاییان از این منطقه در ذهن داشتند. چیزی در این تصویر نبود که اهالی لندن و پاریس و نیویورک آن را در زندگی یا منافع خود مؤثر بدانند. البته برنامه‌ریزان در برلین منتظر گشایش راه‌آهن‌ها و بازارهای تازه در منطقه بودند، اما این‌ها هم صرفاً جنبه‌ی اقتصادی داشت.\* سودهایی که امروزه نظامیان و تروریست‌ها را به کشتن و کشته‌شدن در این منطقه وامی‌دارد – و توجه جهانیان را جلب می‌کند – آن زمان اصلاً وجود نداشت.

صحنه‌ی سیاسی خاورمیانه در آن زمان زمین تا آسمان با امروز تفاوت داشت. اسرائیل، اردن، سوریه، عراق و عربستان سعودی وجود نداشتند. بیش‌تر خاورمیانه قرن‌ها در قبضه‌ی قدرت سهل‌انگار و خواب‌آلود عثمانی بود. در امپراتوری عثمانی، تاریخ مثل هر چیز دیگری کند حرکت می‌کرد.

امروزه، در پایان قرن بیستم، سیاست در خاورمیانه یکسره متفاوت است و به بشکه‌ی باروت می‌ماند. اصلی‌ترین نقش را در آفرینش این خاورمیانه‌ی جدید – گاهی ناخواسته – وینستون چرچیل بازی کرد که پیش از جنگ جهانی اول سیاستمداری بود جوان و سخت‌گیر قابل اعتماد، بدون کوچک‌ترین علاقه‌ای به آسیای مسلمان. تقدیر غریبی بارها چرچیل و خاورمیانه را سر راه یکدیگر سبز کرد که آثارش هنوز باقی است؛ برخی خطوط مرزی که همچون جای زخم بر سیمای خاورمیانه نشسته و یادگار آن برخوردها با چرچیل است.

\* طرح راه‌آهن بغداد برجسته‌ترین مثال نفوذ اقتصادی آلمانی‌ها در منطقه بود. قصه‌اش پیچیده است و اغلب درک درستی از آن وجود ندارد. انگلیسی‌ها ابتدا، غافل از خطرهایی که می‌توانست به دنبال داشته باشند، از آن استقبال و حمایت کردند، اما سرانجام مایه‌ی اختلاف آلمان و بریتانیا شد، تا این‌که در ۱۹۱۴ دو کشور بر سر آن به توافق رسیدند.

---

## فصل ۲

### میراث بازی بزرگ در آسیا

---

#### یک

چرچیل، اسکوئیت و برخی همکارانشان در دولت، از جمله سردار گری (وزیر امور خارجه)، دیوید لوید جورج (خزانه‌دار کل [وزیر دارایی]) و بعدها لرد کیچنر (وزیر جنگ)، نقش مؤثری در خلق خاورمیانه‌ی کنونی ایفا کردند. اما آن‌ها در این میان نتوانستند از میراث سیاسی دوران ملکه ویکتوریا، که دولت لیبرال اسکوئیت می‌پنداشت آن را کنار گذاشته است، بگریزند. اسکوئیت و گری به سابقه‌ی رقابت بریتانیا با فرانسه و روسیه در خاورمیانه‌ی قرن نوزدهم پشت کرده بودند و می‌پنداشتند که می‌توانند آن را نادیده بگیرند، اما سیر وقایع نشان داد که اشتباه می‌کردند.

#### دو

رقابت بر سر خاورمیانه، که انگلستان را با رقیبان اروپایی در انداخته بود، از کشورگشایی‌های استعماری‌ای سرچشمه می‌گرفت که با سفرهای کاشفانی چون کریستف کلمب، واسکو داگاما، ماژلان و دریک آغاز شد. قدرت‌های اروپایی در قرون پانزدهم و شانزدهم راه‌های دریایی را کشف کردند و پس از آن بر سر مابقی جهان با هم به رقابت پرداختند. انگلستان نسبتاً دیر به این رقابت پیوست، اما در نهایت بر دیگران پیشی گرفت.

مجمع‌الجزایر بریتانیا در قرن هجدهم، به‌رغم کوچکی‌اش، امپراتوری‌ای پدید آورد که شرق و غرب جهان را در بر می‌گرفت. انگلیسی‌ها نیز، مانند اسلافشان اسپانیایی‌ها و هلندی‌ها، اکنون لاف می‌زدند که در قلمروشان خورشید هرگز غروب نمی‌کند. سال ۱۹۱۲، وقتی وینستون چرچیل و هربرت اسکوئیت بر عرشه‌ی اینچترس سفر می‌کردند، پادشاهشان جورج پنجم فرمانروای یک چهارم خشکی‌های زمین بود.

## میراث بازی بزرگ در آسیا • ۲۱

انگلیسی‌ها به هیچ‌یک از فتوحاتشان مثل فتح شرق افسانه‌ای نمی‌بالیدند. اما طنز قضیه این‌جا بود که بریتانیا با پشت سر گذاشتن فرانسه در آسیا و اقیانوس آرام و با بزرگ‌ترین دستاوردش، فتح هند، خطوط مواصلاتی و ترابری‌اش را چنان طولانی کرده بود که در نقطه‌های بسیاری می‌شد قطعشان کرد.

این نقطه‌ضعف را ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۸ نشان داد، آن‌گاه که به مصر حمله کرد و از آن‌جا راهی سوریه شد. او بعدها گفت که خیال داشته، برای پیمودن راه پرافتخار پیشینیان، از آن‌جا به بابل و بعد هم به هندوستان برود. اما ناپلئون در اجرای نقشه‌هایش درماند و سپس تزار دیوانه‌ی روسیه، پل، را ترغیب کرد ارتش روسیه را بدان سمت ببرد.

کاری که بریتانیا کرد حمایت از حکومت‌های بومی خاورمیانه در برابر توسعه‌طلبی اروپایی‌ها بود. بریتانیا نمی‌خواست اختیار منطقه را در دست بگیرد، بلکه به دنبال آن بود که دست قدرت‌های دیگر اروپا را هم از منطقه کوتاه کند.

از این رو، سیاست دولت بریتانیا در قرن نوزدهم حمایت از حکومت‌های اسلامی متزلزل آسیا در برابر دخالت‌ها، اقدامات براندازانه و حمله‌های اروپایی‌ها بود. بنابراین طولی نکشید که حریف اصلی‌اش امپراتوری روسیه شد. ختنی کردن طرح‌های روسیه در آسیا دغدغه‌ی چندین نسل از سران لشکری و کشوری بریتانیا شد. این تلاش آن‌ها «بازی بزرگ»<sup>۱</sup> شان بود که قمار بزرگی به شمار می‌رفت. جورج کرزن، که بعدها نایب‌السلطنه‌ی هند شد، آن قمار را این‌گونه تعریف کرد: «ترکستان، افغانستان، ماورای قفقاز، ایران... برای بسیاری این نام‌ها فقط افق‌های دور را تداعی می‌کنند... اعتراف می‌کنم که از نظر من آن‌ها مهره‌های شطرنجی هستند در دست کسانی که بناست با آن‌ها بر سر فرمانروایی دنیا بازی کنند.»<sup>۲</sup> ملکه ویکتوریا صراحت بیش‌تری به خرج داد و گفت: «مسئله این است که آقای دنیا روسیه باشد یا بریتانیا.»<sup>۳</sup>

### سه

گویا نخستین بار آرتور کانولی، افسر انگلیسی، آن را «بازی بزرگ» نامیده بود. خود او در کوه‌های هیمالایا و بیابان‌های آسیای میانه دلیرانه بازی کرد و شکست موحشی خورد: امیر ازبکی او را گرفت و دو ماه در چاهی پر از حشرات موزی و مارمولک انداخت. بعد پیکر فرسوده‌اش را بیرون کشیدند و سر از تن‌اش جدا کردند. عبارت «بازی بزرگ» در یادداشت‌های او یافت شد و یکی از مورخان نخستین جنگ افغانستان آن را نقل کرد.<sup>۴</sup> رُدیارد کیپلینگ با رمانش کیم آن را بر سر زبان‌ها انداخت. رمان در باره‌ی پسر بچه‌ای انگلیسی-هندی است که استادی افغان دارد و با هم،

در مسیر هندوستان، توطئه‌های روس‌ها را نقش بر آب می‌کنند.\* اما این بازی پیش از ۱۸۲۹ آغاز شده بود، آن‌گاه که دوک ولینگتون، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، در مکاتبه‌ای رسمی به بررسی بهترین راه حفظ هندوستان از گزند روس‌ها، به واسطه‌ی افغانستان، پرداخت. توافق شد که بهترین راه بیرون‌نگه‌داشتن روسیه از افغانستان است. از آن پس، راهبرد بریتانیا بهره‌گیری از حکومت‌های فاسد آسیای اسلامی همچون سپری غول‌آسا بود که دست روس‌ها را از هند بریتانیا و مسیری که از آن سرزمین به مصر می‌رفت کوتاه می‌کرد. این سیاست خاصه با نام لرد پالمستون پیوند خورد که آن را در طول سال‌های دراز کارش در مقام وزیر امور خارجه (۱۸۳۰-۱۸۳۶، ۱۸۴۱-۱۸۴۶ و ۱۸۵۱-۱۸۵۶) و نخست‌وزیر (۱۸۵۵-۱۸۵۸ و ۱۸۵۹-۱۸۶۵) پیش برد.

کارزار برای پشتیبانی از حکومت‌های خودی در غرب و شرق آسیا، یعنی آن‌جا که خطر سقوط مواضع مسلط راهبردی بریتانیا می‌رفت، جانانه دنبال شد. در غرب آسیا، کانون نگرانی راهبردی بریتانیا قسطنطنیه بود، بیزانس قدیم و استانبول جدید، که قرن‌ها بر چهارراه سیاست‌های جهانی سلطه داشت. قسطنطنیه، از فراز تنگه‌ی باریک داردانل، هم بر راه شرقی-غربی اروپا به آسیا مسلط بود و هم بر گذرگاه شمالی-جنوبی میان دریای مدیترانه و دریای سیاه. مادام که قسطنطنیه در دست دشمن نبود، ناوگان قدرتمند بریتانیا می‌توانست از تنگه‌ی داردانل به دریای سیاه برود و بر سواحل روسیه مسلط باشد. اما اگر روس‌ها بر آن تنگه چیره می‌شدند، می‌توانستند هم مانع ورود ناوگان بریتانیا به دریای سیاه شوند و هم ناوگان خود را به مدیترانه بفرستند و شاهرگ حیاتی بریتانیا را تهدید کنند.

در سمت دیگر قاره، کانون نگرانی راهبردی بریتانیا رشته کوه‌های بلند داخل و پیرامون افغانستان بود که مهاجمان از فراز آن‌ها می‌توانستند به جلگه‌های هند بریتانیا سرازیر شوند. بریتانیا ابداً تحمل حضور روسیه را در آن بلندی‌ها نداشت.

کشمکش بریتانیا و روسیه، گاه به شکل جنگ سرد و گاه گرم، قریب یکصد سال از تنگه‌ی داردانل تا کوه‌های هیمالایا ادامه داشت. نتیجه‌اش هم کمابیش مساوی به نفع طرفین بود.

## چهار

بریتانیا در کارزار دیرینه‌اش با روسیه مسائلی حیاتی داشت که برخی شان نهایتاً منتفی شدند، بعضی باقی ماندند و مسائلی دیگر هم به آن‌ها اضافه شد.

\* بعضی نویسندگان منظور از «بازی بزرگ» را همین تک و پاتک‌های سازمان‌های جاسوسی رقیب می‌دانند. برخی دیگر آن را به معنی وسیع‌تری در نظر می‌گیرند که ما هم از آن دسته‌ایم.

## میراث بازی بزرگ در آسیا • ۲۳

در سال ۱۷۹۱، ویلیام پیت، نخست‌وزیر بریتانیا، ابراز نگرانی کرد که مبادا امپراتوری روسیه موازنه‌ی قوا را در اروپا به هم بزند. این نگرانی در ۱۸۱۴-۱۸۱۵ که روسیه در شکست نهایی ناپلئون نقشی سخت مؤثر بازی کرد بیش تر هم شد، اما پس از شکست روسیه در جنگ کریمه (۱۸۵۶) کاهش یافت.

از ۱۸۳۰ به بعد، لرد پالمستون و جانشینانش بیم آن داشتند که اگر روسیه امپراتوری عثمانی را نابود کند، دعوی پس از آن بر سر تقسیم غنایم به جنگ بزرگی بین قدرت‌های اروپایی بینجامد. این نگرانی همچنان باقی ماند.

در نیمه‌ی قرن نوزدهم، تجارت بریتانیا با امپراتوری عثمانی اهمیت بیش تری یافت و امور اقتصادی هم به مناقشه‌ی بریتانیا و روسیه اضافه شد. بریتانیا با تجارت آزادش رودرروی روسیه با سیاست‌های حمایتی‌اش قرار گرفت. حضور پررنگ فرانسه و ایتالیا در امور مالی عثمانی، سپس نفوذ اقتصادی آلمانی‌ها، میدان مبارزه‌ی بریتانیا و روسیه را تبدیل به میدان مین منافع اقتصادی دو ملت کرد.

از اوایل قرن بیستم، نفت هم وارد معرکه شد، اما نقش مهمی در «بازی بزرگ» پیدا نکرد، زیرا هنوز کم‌تر سیاستمداری می‌دانست نفت در آینده چه اهمیتی خواهد یافت. همچنین هنوز کسی نمی‌دانست چه ذخایر نفتی عظیمی در خاورمیانه نهفته است. بریتانیا بیش تر نفتش را از آمریکا می‌آورد (پیش از جنگ جهانی اول و در خلال آن، بیش از هشتاد درصد). هنوز، به جز روسیه، ایران تنها تولیدکننده‌ی مهم نفت در خاورمیانه بود. تازه تولید ایران هم نسبت به تولید جهانی ناچیز بود. مثلاً در ۱۹۱۳، آمریکا ۱۴۰ برابر ایران نفت تولید می‌کرد.<sup>۵</sup>

از آغاز بازی بزرگ تا قرن بیستم، امنیت راه شرق بزرگ‌ترین دغدغه و نگرانی رهبران بریتانیا بود. از ۱۸۷۷ که ملکه ویکتوریا عنوان امپراتور هند را هم بر خود نهاد، بریتانیا تبدیل به دو امپراتوری شد. از این رو، راه بین دو امپراتوری حکم شاه‌رگ حیاتی آن‌ها را پیدا کرد؛ اما شمشیر تزار با سایه‌ی سنگینی بالای آن آویخته بود.

گویا رهبران بریتانیا این احتمال را در نظر نمی‌گرفتند که وقتی امپراتوری‌شان را به سمت جنوب و شرق توسعه می‌دادند، روسیه به سبب الزامات تاریخی خود که ارتباطی هم با هند یا بریتانیا نداشت، ناچار به واکنش می‌شد. تزارها و وزیرانشان تسخیر جنوب و شرق را تقدیر کشورشان می‌دانستند، همان‌طور که امریکایی‌ها در آن زمان فتح غرب را تقدیر مسلم خود می‌دیدند. هر دو گروه فاتحان رؤیای اشغال سراسر قاره را در سر می‌پروراندند. صدراعظم روسیه، شاهزاده گورچاکوف، در ۱۸۶۴ این نکته را کمابیش با همین عبارات در یادداشتی درباره‌ی اهدافش برای کشور ذکر کرد. او مدعی شد نیاز روسیه به امنیت در مرزهایش چاره‌ای جز بلعیدن

حکومت‌های فاسد جنوبی باقی نمی‌گذارد. شاهزاده‌ی روسی نوشت: «ایالات متحده در امریکا، فرانسه در الجزایر، و هلند در مستعمراتش همه به راهی کشیده شده‌اند که در آن ضرورت زمان نقش بیش تری دارد تا جاه‌طلبی. بزرگ‌ترین مشکل این است که بدانیم کجا باید توقف کنیم.»<sup>۶</sup>

بریتانیا از آن می‌ترسید که روسیه نداند کجا باید توقف کند. از آن‌جا که بریتانیا جامعه‌ی نسبتاً دموکراتیکی بود که نسل اندر نسل با روسیه‌ی استبدادی اختلاف داشت، کم‌کم نفرتی از روسیه پیدا کرد که از حد اختلافات سیاسی و اقتصادی خاص دو کشور فراتر می‌رفت. انگلیسی‌ها نه فقط با کارهای روسیه، بلکه تدریجاً با خود روس‌ها اختلاف پیدا کردند.

در این میان، لیبرال‌های داخل و خارج پارلمان نیز شروع به ابراز بی‌زاری از حکومت‌های فاسد و مستبدی در خاورمیانه کردند که دولت خودشان از آن‌ها در برابر تهدید روسیه حمایت می‌کرد. این اظهار نظر آن‌ها با استقبال رأی‌دهندگان روبه‌رو شد. رهبر لیبرال‌ها، ویلیام گلدستون، در مبارزات انتخاباتی سال ۱۸۸۰، جنایات امپراتوری عثمانی علیه اقلیت‌های مسیحی را به شدت محکوم کرد. او در انتخابات پیروز شد و جای بنجامین دیزریلی، نخست‌وزیر محافظه‌کار، را گرفت. گلدستون دولت عثمانی را «چاه ویل کذب و ریا» نامید<sup>۷</sup> و از آن اعلام براءت کرد. در دوره‌ی زمامداری وی (۱۸۸۰-۱۸۸۵) دولت بریتانیا حمایت و نفوذ خود را از قسطنطنیه دریغ کرد. بدین‌سان، عثمانی‌ها که توان ایستادن روی پای خود را نداشتند، به قدرت دیگری، آلمان بیسمارک، روی آوردند و آلمان جای بریتانیا را در «باب عالی» [دربار عثمانی] گرفت.

هنگامی که محافظه‌کاران به قدرت بازگشتند، دیگر کار از کار گذشته بود. رابرت سیسیل، نخست‌وزیر بریتانیا (۱۸۸۵-۱۸۸۶، ۱۸۸۶-۱۸۹۲، ۱۸۹۵-۱۹۰۰، ۱۹۰۰-۱۹۰۲)، شاهد بود که چیزی نمانده حاکمان عثمانی با سوءمدیریت خود حاکمیتشان را بر باد دهند. او به این فکر افتاد که از باقی‌مانده‌ی نفوذ بریتانیا برای ارشاد و شاید اصلاح حکومت آن‌ها استفاده کند. سیسیل از دست گلدستون، که نفوذ بریتانیا را از بین برده بود، می‌نالید. او می‌گفت آن را «به دریا انداختند، بی آن‌که چیزی در عوض عایدشان شود».<sup>۸</sup>

### پنج

ورود آلمان به صحنه، در قسطنطنیه و نقاط دیگر، آغازگر دورانی نو در سیاست‌های جهانی بود. امپراتوری آلمان، که رسماً در هجدهم ژانویه ۱۸۷۱ تأسیس شد، رفته‌رفته جای روسیه را گرفت و به خطر اصلی برای منافع بریتانیا بدل گشت.

این تا حدودی به علت تنزل نسبی صنعت در بریتانیا بود. در اواسط قرن نوزدهم، بریتانیا قریب دو سوم از زغال‌سنگ، حدود نیمی از آهن و بیش از هفتاد درصد فولاد جهان را تولید می‌کرد. بیش



از چهل درصد کالاهای صنعتی جهان نیز در بریتانیا تولید می‌شد. پس در واقع نیمی از تولید صنعتی دنیا انگلیسی بود. ولی تا سال ۱۸۷۰، این رقم به سی و دو درصد و تا ۱۹۱۰ به پانزده درصد کاهش یافت.<sup>۹</sup> در صنایع جدیدتری مثل شیمی و ماشین‌ابزار، که روز به روز هم اهمیت بیش‌تری می‌یافت، آلمان از بریتانیا هم پیش‌افتاد. حتی برتری بریتانیا در امور مالی جهان در ۱۹۱۴ هنوز چهل و یک درصد سرمایه‌گذاری ناخالص دنیا متعلق به آن کشور بود<sup>۱۰</sup> - کم‌کم از بین رفت. حالا سرمایه‌داران انگلیسی ترجیح می‌دادند در اقتصادهای پویای قاره‌ی آمریکا و نقاط دیگر سرمایه‌گذاری کنند.

عوامل نظامی هم جای خود را داشتند. توسعه‌ی راه‌آهن موازنه‌ی راهبردی قدرت زمینی و قدرت دریایی را به زیان دومی تغییر داد. سِر هالفورد مکیندر، پدر ژئوپلتیک، از این واقعیت تازه سخن گفت که دشمن سربازان و تسلیحاتش را با قطار از خط مستقیمی که کوتاه‌ترین فاصله‌ی بین دو نقطه است به مقصد می‌رساند، حال آن‌که تا ناوگان بریتانیا آهسته قاره‌ها را دور بزند، دیگر دیر شده است. شبکه‌ی راه‌آهن امپراتوری آلمان کشور قیصر را تبدیل به پیشرفته‌ترین قدرت نظامی جهان کرد و برتری دریایی ناپایدار بریتانیا کم‌کم ارزش خود را از دست داد.

والتر بَجوت، سردبیر مجله‌ی پرنفوذ اکونومیست لندن، این‌طور نتیجه‌گیری کرد که حالا، با وجود آلمان، دیگر نباید ترسی از روسیه داشت: «... این تصور قدیمی که روسیه قدرت بزرگی شده که اروپا باید از آن بترسد... به قبل از عصر آلمان تعلق دارد.»<sup>۱۱</sup> شکست مفتضحانه‌ی روسیه از ژاپن (۱۹۰۴-۱۹۰۵) و سپس طغیان‌های انقلابی مردم روسیه در سن پترزبورگ و دیگر نقاط نشان می‌داد که به هر تقدیر ارتش تزار دیگر ارتشی نیست که مایه‌ی نگرانی باشد.

با این حال، دولت محافظه‌کار آرتور جیمز بالفور (۱۹۰۲-۱۹۰۵) نه تنها به دشمنی دیرینه ادامه داد، بلکه دشمن تازه‌ای نیز برای خود تراشید. او هم با ژاپن علیه روسیه متحد شد و هم با فرانسه علیه آلمان. اما سِر ادوارد گری، وزیر امور خارجه‌ی بعدی در دولت لیبرال هنری کمپل بَنرمن (۱۹۰۵-۱۹۰۸)، این دو سیاست را ناهمخوان دید و نوشت: «روسیه متحد فرانسه بود. ما نمی‌توانیم هم با فرانسه باشیم و هم ضد روسیه.»<sup>۱۲</sup>

از این رو، گری وارد مذاکره با روسیه شد و در ۱۹۰۷ قراردادی منعقد کرد که به اختلافات دو کشور در آسیا فیصله می‌داد. تبت بی‌طرف اعلام شد؛ روسیه از منافعش در افغانستان گذشت و زمام سیاست خارجی افغانستان را به بریتانیا سپرد؛ ایران نیز به سه منطقه تقسیم شد (حوزه‌ی نفوذ روسیه، منطقه‌ی بی‌طرف، و حوزه‌ی نفوذ بریتانیا). ظاهراً بازی بزرگ به پایان رسیده بود.

دور از انتظار نبود که قرارداد ۱۹۰۷ این بیم را در دل قسطنطنیه بیفکند که بریتانیا دیگر در برابر روسیه از دولت عثمانی حمایت نکند. اگر پالمستون یا استراتفورد کَنینگ بودند، شاید این نگرانی را از بین می‌بردند، ولی نه سِر ادوارد گری و نه سفیرش در قسطنطنیه این زحمت را به خود ندادند.